

متن پرسش

سلام استاد: وقتتون به خیر: با شماره ای که دادید تماس گرفتم و راهنمایی شدم و شماره خانمی رو بهم دادن که ازشون راهنمایی خواستم و راهنمایی کردند دقیق منظورم رو نتونستم برسونم و ایشون هم روی روند سیر مطالعاتی تاکید داشتند. و اینکه اول راه هستیم و فعلا باید به مطالعات و... بپردازیم. البته من با واژه ها نتونستم مقصودم رو برسونم. الان مساله ای که برای بنده تو این مقطع زمانی هست من یه سری توضیحات رو براتون میدم که مقصودم رو برسونم و ازتون راهنمایی میخوام. به عالم استاد و شاگردی و... اعتقاد نداشتم و این رو می فهمیدم که باید خوب بود و خدا راههاش رو به انسان نشون میده. با گذشت زمان و با نوسانات و... که کم کم باعث برداشته شدن حجاب های عقلی اطرافم شد (به اندازه درک و ظرفیت و فهم خودم) فهمیدم این انرژی و توان باید در مسیر نماینده خدا روی زمین قرار بگیره تا اثر کامل و مناسب رو داشته باشه. این جمله کتاب معرفت نفستون رو تجربی حس کردم و بهش باور دارم «با نظر به «وجود» از طریق معرفت نفس، مسیر رجوع به حضرت حق گشوده می شود و در چنین مسیری است که نه تنها امکان نظر به انسان کامل فراهم می گردد بلکه ضرورت و اهمیت ارتباط وجودی با امام زمان (عج) برای ما آشکار می شود و در نتیجه در ظلمات آخرالزمان به جای گرفتارشدن در انواع توهمات و ماهیات، به حقیقی ترین حقیقت رجوع می کنیم و از منظر شناخت صحیح امام بر هر چیز می نگریم.» یه بنده خدایی کتاب های شما رو به بنده معرفی کرد. فهمیدم مطالبی هست که باید بدونم و از این مسیر باید به بحث مهدویت و شناخت برسم. چندکتاب انسان شناسی شما رو مطالعه کردم و هم زمان هم به مراقبت نفس یا ترک گناه هم می پرداختم و اینکه با توجه به علم خودم کاری نکنم که امام (عج) و خدا ازم ناراضی باشند (در حد درک خودم) به دعا و خلوت علاقه مند شدم و از خلوت انرژی و نیرو می گرفتم ولی بعد از مدتی هضم دنیای جدید و تطبیقش با دنیای واقعی برام سخت شد، عالم جدید عالم زیبا و خوبی هست اون چیزی که باید باشه ولی اون چیزی که هست با واقعیت موجود در جامعه و محل کار و خانواده و... تفاوت زیاد داره. از دیگران فاصله نگرفتم به هر حال خدا خدای همه هست با هر وجودی، ولی هضم شرایط برام سخت شده در دعاها میخونیم که همه جا خداست اصلا فقط خداست این موضوع یه باور قلبی قشنگ به انسان میده ولی اینکه من هیچی نمی بینم. یا تفاوت دغدغه ها و دنیاها من با دیگران... شاید مطرح کردن این مسایل برام زود باشه یا عجله داشته باشم ولی واقعا نمیدونم الان کجای قصه هستم. تو این راه چی میخوام، شهود نیروی ماورایی و یا... و از خدا خواستم نقشم رو بهم نشون بده اینکه در این دنیا نقش من چیه و قرار هست برای حکومت جهانی چه کاری

انجام بدم. یعنی ازش خواستم من رو برای امامش تربیت کنه، هر چه بیشتر پیش می رفتم با افزایش اطلاعات و ورودی تحیر و سرگردانیم بیشتر میشه، احساس هایی شامل ترس، شوق و تمنا، امیدواری به رحمت و گشایش دچار درگیری هایی ذهنی که هضمش در این مقطع زمانی برای من یا ممکن نیست یا زوده یا به جای کار من لنگ میزنه که قدرت درک ندارم و فقط درماندگی و تحیر نصیبم میشه. در مناجات امیرالمومنین (ع) میخونیم «خدایا از تو امان می خواهم روزی که پدر و مادر و مال و... به داد آدم نمیرسن» شرایط الان منم همینه همه هستن و خدا رو شکر همه چیز هست ولی اون چیزی نیست که باید باشه برای بنده. یا اصلا به کسی نمیشه مراجعه کرد یا کسی نمیتونه به داد آدم برسه چون فاصله دنیاها مون زیاده. گفتم گناهانم باعث شده که قدرت درک نداشته باشم یا متحیر باشم. توبه کردم و باز بیشتر روی اعمال حساس شدم. شاید حساسیت هایی که به قول دوستم علما چنین گیرهایی به خودشون میدن. ولی موندن تو این موقعیت خیلی عذاب آور، روز به روز واژه ها در نظر آدم رنگ می بازه. نمیدونم سیر صعودیه، نزولیه یعنی به بی چیز بودنم به تمام معنا به درگاه خدا پی بردم. تا جایی که گفتم خدایا من فقط امامت رو دوست دارم، هیچ چیزی دیگری ندارم به درگاهت. درمانده شدم و فعلا خوراکم اشک شده و عجز و درماندگی که به درگاه خدا می برم. شاید دچار افراط و تفریط و شتابزدگی ام. میدونم یک جای کارم لنگ میزنه اما نمیدونم کجا و آیا اینکه الان باید فهمید یا... نمیدونم باید صبر کنم، باید بی تفاوت باشم نسبت به این پریشانی ها یا ادامه بدم یا... کتاب ده نکته و جوان و... رو خوندم با اینکه بقیه کتاب ها رو هم خریداری کردم اما توانایی خوندنش رو ندارم. الانم درست و کامل منظورم رو نتونستم برسونم. بیخشید پراکنده صحبت کردم.

تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: جمع بین خراباتی بودن و مناجاتی بودن مسئله‌ی اصلی این دوران است. و علمای ما نمونه‌ی کامل این حالت‌اند. و لذا زبان حالشان را این طور بیان می‌کنند: «در اندرون من خسته دل ندانم چیست/ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست». در ابتدای راه این نوع جمع و جمعیت‌داشتن مشکل است تا آن جا که انسان به جایی برسد به تعبیر حضرت علی «علیه السلام» که فرمودند: «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»؛ مؤمن به ظاهر با همه معاشرت دارد ولی روح و روانش در جای دیگری سیر می‌نماید. در همین فضا امثال مولوی در مورد رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» می‌گوید:

وآن دگر نقش اش چو مه در آسمان
وآن دگر با حق به گفتار و انیس
پای معنی فوق گردون در طواف

این یکی نقش اش نشسته در جهان
این دهان نش نکته گویان با جلیس
پای ظاهر در صف مسجد صواف

لذا است که باید با صبر و حوصله از یک طرف خود را منور به معارف عالیه نمود و از طرف دیگر سخت

مواظبِ دل بود که به کدورت نظر به انسان کامل گرفتار نشود و از طرف دیگر معاشرت با مردم را
یک‌نوع سلوک و خودسازی بداند. و در این رابطه به رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» اقتداء کند. موفق
باشید